



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً
أَخْوَى (۵) سَتَقَرُّكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَتُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِن
نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَتَجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۱) الَّذِي يُصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا
وَلَا يَخْيَى (۱۳)﴾.

سوره مبارکه «اعلی» که صدر آن در مکه نازل شد و ذیلش در مدینه، با تسبیح شروع شده است. «تسبیح»؛
یعنی تنزیه ذات اقدس الهی از عیب به طور مطلق و از نقص به طور مطلق که فرق بین عیب و نقص هم در بحث
قبل گذشت. تسبیح در قرآن گاهی به هویت مطلقه تعلق می‌گیرد که ﴿فَسَبِّحْهُ﴾ به ضمیر برمی‌گردد «هو» مقدم بر
«الله» است «هو» مقدم بر «الرحمن» است چه اینکه مقدم بر سایر اسماء است. بعد از مقام هویت نوبت به «الله»
می‌رسد که اسم اعظم است نسبت به «الرحمن» می‌رسد که اسم اعظم است؛ آن‌گاه تسبیح به «الله» تعلق گرفته
﴿سَبِّحَ لِلَّهِ﴾^۱ ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ﴾^۲ و مانند آن.

۱. سوره حشر، آیه ۱؛ سوره صف، آیه ۱.

۲. سوره جمعه، آیه ۱؛ سوره تغابن، آیه ۱.

بعد از آن اسم اعظم نوبت به اسامی عظیم می‌رسد که اعظم نیستند؛ نظیر رحیم، خالق، ربّ، کریم و مانند آن و فرق بین اسم و وصف هم این است که اسم عبارت از همان ذات است «مع الوصف»، ولی وصف خصوص آن کمال را نشان می‌دهد. در قرآن کریم گذشته از اینکه «بالقول المطلق» به این امور تسبیح می‌شود، یعنی به هویت مطلقه، به «الله»، به «الرحمن» و به اسمای الهی تسبیح تعلق می‌گیرد مشخص هم می‌کند که او را از چه نقصی منزّه بدارید و آن این است که هیچ شیئی را قرین الله قرار ندهید. در جاهلیت وقتی سخن از الله بود «بالقول المطلق»، اینها می‌گریختند و اگر - معاذ الله - سخن از الله و غیر الله بود، هم الله بود و هم بتهای اینها می‌پذیرفتند. تسبیح آمده است که نام مبارک «الله» را از هر گونه نقص و عیبی منزّه بدانید و شریک داشتن بدترین نقص است؛ زیرا معنای آن این است که بخشی از کارها را او انجام می‌دهد بخشی از کارها را شریک او انجام می‌دهد و شریک هم در شرکت مستقل است و در قبال خدا، هیچ چیزی وجود ندارد.

این تسبیح وقتی به اسم تعلق گرفته و اسم هم چند قسمت بود: اسماء لفظی دارند که بر مفاهیم دلالت می‌کنند، مفاهیم ذهنی‌اند که بر حقایق دلالت می‌کنند، حقایق خارجی‌اند که آیات الهی و اسمای الهی‌اند. ما در همه مراحل موظف هستیم به تسبیح، یعنی اسمی که همراه با نقص است کمبودی دارد ذات اقدس الهی را منزّه بدانیم از این گونه اسماء و این اسماء را که بخواهیم بر مسمای الهی تطبیق بکنیم باید از هر نقصی این را تنزیه و تطهیر بکنیم. آن مفاهیمی هم که حاکی از مصداق هستند آنها هم باید منزّه باشند، آن مصادیق خارجی هم که در حقیقت آنها اسماء هستند آنها را هم ما تنزیه می‌کنیم. اینکه می‌گویند اگر کسی اسم اعظم بداند می‌تواند مرده را زنده کند بیمار را شفا بدهد این الفاظ نیست؛ زیرا با لفظ نمی‌شود مرده‌ای را زنده کرد بیماری را شفا داد مفهوم ذهنی نیست بلکه آن حقیقت خارجی است. اولیای الهی به آن حقیقت خارجی رسیدند آنها اگر بگویند «یا الله»! اثر دارد آنها اگر حمدی

بخوانند اثر دارد؛ زیرا این حمد یا این «یا الله» گفتن از آن حقیقی نشأت گرفته است که عین خارجی است که اینها می‌گویند مظاهر اسمای الهی هستند و حقایق آن هستند.

مطلب دیگر این است که آن حقایق الهی که اسمای حقیقی خدا هستند اینها کل جهان را پر کرده‌اند. در دعای نورانی «کمیل» می‌خوانیم: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۱ که تمام حقیقت عالم را اسمای الهی پر کرده‌اند، وقتی ما موظف شدیم اسمای الهی را تنزیه بکنیم تقدیس بکنیم یعنی در عالم هیچ نقصی وجود ندارد این همان پیام آیه سوره مبارک «ملک» است که ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾^۲ ساختار عالم را گفتند مثل سلسله ریاضی است، این سلسله ریاضی که از «یک» شروع می‌شود و حدی برای آن ندارد هر چیزی در جای خودش است. چهار در چهار بودن کامل است نقصی نیست، پنج در پنج بودن نقصی نیست هیچ عددی در مقام خودش نقص نیست هر عددی در جای خودش واقع است جهان این طور است؛ یعنی هر درجه‌ای از درجات آسمان اینطور است هر موجودی از موجودات دریایی این طور است هر موجودی از موجودات صحرایی این طور است ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾. اگر ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۳ چندین بار انسان به کل نظام نگاه بکند می‌بیند همه چیز سرچایش است هیچ نقصی در عالم نیست اگر نقصی در عالم نیست و عیبی در عالم نیست پس عالم مسیح و مقدس و منزّه است و عالم اسمای الهی‌اند برای اینکه این اسماء طبق این دعای نورانی «کمیل»، کل جهان را پر کرده‌اند: «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» اینها اسم‌های چه کسی هستند؟ غیر از ذات اقدس الهی که کسی در عالم نیست که اینها اسم او باشند. اسم یعنی «سمه»، نشانه،

۱. بلد الامین و الدرع الحصین، النص، ص ۱۸۸.

۲. سوره ملک، آیه ۳.

۳. سوره ملک، آیه ۴.

آیت، فقط اینها آلات الهی اند و لاغیر! هیچ موجودی در عالم نیست مگر اینکه در جای خودش است ﴿مَا تَرَىٰ فِي

خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾.

اگر می بینید نقص است یعنی نقص قیاسی است؛ مثلاً عدد چهار نسبت به عدد پنج کم است اما در جای خودش کامل است، ما اگر عدد چهار نداشته باشیم نقص داریم نباید گفت که فلان موجود نسبت به فلان موجود نقص دارد، این نقص سلسله کمال حقیقی را تأمین می کند، این طور نیست که ما موجود ناقص در عالم داشته باشیم هر موجودی در جای خودش کامل است و این نقص نسبی است و باید هم باشد؛ چون اگر ما چهار نداشته باشیم پنج هم نداریم؛ پنج عبارت از چهار بعلاوه یک است اگر ما چهار نداریم پنج هم نخواهیم داشت و اگر پنج نداشته باشیم عدد دیگر هم نخواهیم داشت.

بنابراین کل عالم می شود سُبُّوح؛ منتها کل عالم هم تسبیح می کند و می فهمند. اینکه گفته می شود ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ خود اینها هم خودشان را از آن جهت که اسم هستند از نقص و عیب تنزیه می کنند از آن جهت که اسم هستند هم مسمای خودشان را. اسم مسمای خود را تنزیه می کند، اگر تسبیح است و اگر تحمید است و اگر سجده است و اگر اتیان است که پنج طایفه از آیات قرآن دلالت می کند به اینکه هر موجودی مسبِّح حق است، هر موجودی حامد حق است هر موجودی ساجد است هر موجودی بزرگداشت الهی را بر خود واجب می داند و هر موجودی هم گذشته از آن سجده، مطیع خداست که ﴿أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱ اینها مسمای خود را تکریم می کنند در حقیقت کریمانه مسبِّح و حامد هستند. پس ما موظف هستیم اسمای الهی را تسبیح کنیم خود اسمای الهی هم موظف اند که مسمای خود را تسبیح بکنند چه اینکه تسبیح می کنند تحمید می کنند و بعضی ها

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

عالم‌اند به زعم ما، بعضی‌ها فکر می‌کنند که عالم نیستند. اما قرآن کریم در سوره مبارکه «نور» این پرنده‌ها و حیوانات را که می‌فرماید هیچ موجودی نیست که در زمین باشد یا «طائر فی السماء» باشد الا اینکه امتی است مثل شما،^۱ یعنی اهل عبادت‌اند، اهل تسبیح‌اند، عالمانه خدا را تسبیح می‌کنند این طور نیست که حالا پرنده به طور غریزی تسبیح‌گوی او باشد این طور نیست اگر آن بزرگوار گفت:

تسبیح‌گوی او نه بنی آدم‌اند و بس *** هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد^۲

پس این اسماء مسمای خود را هم تسبیح می‌کنند آن وقت کل عالم می‌شود «سُبُّوح و قُدُّوس». این سُبُّوح و قُدُّوس یعنی آن مسَبِّح از هر عیب است و مقدس از هر نقص. اگر باهم ذکر بشوند «إِذَا اجْتَمَعَا إِفْتَرَقَا» و اما «إِذَا إِفْتَرَقَا اجْتَمَعَا»؛ الآن ذات اقدس الهی مسَبِّح است هم از عیب هم از نقص؛ اما وقتی که تقدیس با تسبیح کنار هم ذکر می‌شود مثل اینکه فرشتگان در جریان سجود به ذات اقدس الهی عرض کردند که ﴿نَحْنُ مُسَبِّحُونَ بِحَمْدِكَ وَ تَقْدُّسُ لَكَ﴾^۳ آنجا که تسبیح و تقدیس کنار هم است هر کدام معنای خاص خودشان را دارند تسبیح یعنی منزّه از عیب، تقدیس یعنی منزّه از نقص.

اگر ما بگوییم خدا عالم است این نقص است، باید بگوییم اعلم است. خدا به اندازه اینکه دیگران، فرشته‌ها و مانند آن کمال دارد این نقص است، او از نقص مقدس است از عیب منزّه است؛ اما وقتی کلمه تسبیح به تنهایی ذکر شد، بله هم معنای نزاهت از عیب، هم معنای نزاهت از نقص را به همراه دارد؛ فرشته‌ها این دو کلمه را جدا جدا کردند تا تعیین کنند که ما هم خدا را از عیب منزّه می‌دانیم هم خدا را از نقص؛ یعنی خود ما عالم هستیم بگوییم - معاذالله - خدا در حدّ ما عالم است یا مثل ما عالم است این نقص است؛ خدا مقدس از علم محدود است مقدس از

۱. سوره نور، آیه ۴۱؛ ﴿عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾.

۲. دیوان سعدی، مواظط، قصیده شماره ۱۲.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

هر کمال محدود است، بلکه دارای کمال نامتناهی است. اگر تقدیس همراه تسبیح ذکر نشود خود تسبیح به تنهایی ذکر بشود، این هر دو معنا را می‌رساند.

در بحث قبل اشاره شد که خدای سبحان اعلای «من کل شیء» نیست، اعلای «من أن یکون معه شیء» است «اعلی من أن یوصف» است؛ مشابه «الله اکبر» که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده و مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد هفت وسائل صفحه ۱۹۱ از مرحوم کلینی این را نقل کرده است که «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ» از یکی از شاگردان و اصحاب خود می‌پرسد که «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی چه؟ خدا از چه چیزی بزرگ‌تر است؟ جمیع بن عمیر می‌گوید: «فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» خدا از هر چیزی بزرگ‌تر است؟ آن‌گاه وجود مبارک امام صادق فرمود: «كَانَ ثَمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ» آیا چیزی در عالم هست که خدا از آن بزرگ‌تر باشد؟ جمیع بن عمیر عرض می‌کند که پس معنای «الله اکبر» چیست. «فَقُلْتُ فَمَا هُوَ؟» پس چه بگوییم؟ «قَالَ (عليه السلام)» بگویید: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۱ خدا بزرگ‌تر از آن است که ما بتوانیم او را وصف بکنیم چون یک چیز نامحدود را شما چه طوری می‌توانید وصف کنید؟ وصف‌هایی که ما بلد هستیم و درباره موجودات دیگر شنیدیم و با خبر هستیم وصف‌های محدود است نامحدود را اصلاً درک نمی‌کنیم تا بگوییم فلان موجود این علم نامحدود را دارد. این نامحدودی که ما می‌گوییم یک لفظ است، یک مفهوم ذهنی است، دو؛ به حمل اولی نامحدود است ولی به حمل شایع محدود است. خدا مرحوم آخوند صاحب کفایه را غریق رحمت کند! گوشه‌ای از این حرف‌ها را توجه کرد و در کفایه آورد. در تناقض می‌گویند وقتی موجه و سالبه نقیض هم‌اند که در حمل هم یکی باشند همان طوری که موضوع واحد باشد محمول واحد باشد نسبت واحد باشد حمل هم واحد باشد، «و وحدة الحمل

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱۸.

إعرافن جدواها»^۱ به قول حکیم سبزواری (رضوان الله علیه) در منطق منظومه یعنی یکی از وحدت‌های معتبر در تناقض این است که موجب و سالبه با یک حمل، حمل بشوند؛ یعنی «الف» به همان حملی که بر «باء» حمل می‌شود به همان حمل از «باء» سلب بشود ولی اگر به «أحد الحملین» سلب بشود به حمل دیگر موجب، این تناقض نیست و وحدت هم صادق است؛ مثل اینکه ما می‌گوییم «فرد» این «فاء و راء و دال»، این فرد به حمل اوّلی فرد است «الفرد فرد» چون هر چیزی خودش است؛ اما به حمل شایع این کلی است؛ زیرا این فرد قابل صدق بر کثیرین است می‌گوییم زید فرد است عمرو فرد است بکر فرد است خالد فرد است. شخص هم همین طور است شخص به حمل اوّلی شخص است «الشخص شخص»، اما به حمل شایع شخص کلی است. این شخص بر زید حمل می‌شود می‌گوییم «زید شخص، عمرو شخص، بکر شخص». دو گونه حمل داریم: یک نحوه حمل اولی ذاتی است که اتحاد مفهومی است، یک حمل شایع صناعی است که معناها فرق می‌کند، مصداق یکی است؛ لذا این دو تا قضیه نقیض هم نیستند که «الشخص شخص» چون هر چیزی خودش است، «الشخص لیس بشخص، الشخص کلی» چون قابل صدق بر کثیرین است. نامحدود به حمل اولی نامحدود است ولی به حمل شایع محدود است؛ برای اینکه چندین مفهوم در ذهن ماست یکی از آن مفاهیم مفهوم نامحدود است. اگر نامحدود نامحدود بود که در ذهن جا نمی‌گرفت، این نامحدود به حمل اوّلی نامحدود است یعنی مفهوم نامحدود است، ولی مصداقاً، مصداق نامحدود است؛ نامتناهی این طور است نامحدود این طور است. ما درباره خدا، مکلف به برهان هستیم نه عرفان. ما به برهان و دلیل مکلف هستیم کاملاً می‌توانیم بحث کنیم که خدا نامحدود است و ادله آن را هم بیاوریم. اما معنای عرفان این است که آدم شهود بکند، نامحدود که قابل شهود نیست، بسیط هم هست کجایش را آدم شهود بکند. بعضی آن را شهود بکند او

۱. شرح المنظومه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ «و قد کفی إن وحدت جزآها*** و وحدة الحمل إعرافن جدواها».

که بعض ندارد بسیط است همه را شهود بکند که نامحدود است؛ لذا ما مکلف به عرفان نیستیم معرفت ذات اقدس الهی با علم شهودی محال است و محال؛ اما ما مکلف به دلیل هستیم استدلال هستیم، خدا نامحدود است برهان هم اقامه می‌کنیم برای ما قابل فهم است.

غرض این است که در جریان ذات اقدس الهی که خدای سبحان نامحدود است، «اعلی من کل شیء» است این از نظر مفهوم می‌فهمیم چون نامحدود است «اعلی من کل شیء» است؛ اینجا هم «اکبر من کل شیء» نیست «الله اعلی من أن یوصف» است «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۱ است. جمیع بن عمیر می‌گوید که حضرت که از من سؤال فرمود که «اللهُ أَكْبَرُ» یعنی چه؟ من گفتم «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ». حضرت فرمود: «وَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ» چیزی در عالم است. قبل از اینکه خدا عالم را خلق بکند اکبر بود یا نبود؟ از چه چیزی اکبر بود؟ این خلق حادث‌اند قبلاً نبودند پس چون قبلاً نبودند خدا - معاذالله - اکبر نبود. نه، او اکبر از آن است که ما بفهمیم، اکبر از آن است که قابل وصف باشد، اکبر از آن است که تحدیدپذیر باشد. «فَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرُ مِنْهُ» نه، معلوم است که چیزی نیست که خدا از او بزرگ‌تر باشد. جمیع بن عمیر عرض می‌کند که پس معنی «الله اکبر» چیست؟ «فما هو»؟ فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ این حدیث اول است.

حدیث دوم که باز مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ» ذکر می‌کند این است که «قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ» کسی در حضور امام صادق عرض کرد «الله اکبر». حضرت فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيْ شَيْءٍ». هر شاگردی که حضرت با آنها این طور بحث نمی‌کرد وقتی خواص از اصحاب در آنجا خدمت ایشان می‌رسیدند اذکاری می‌گفتند یک مسائل عقلی را مطرح می‌کردند در حضور وجود مبارک امام صادق (سلام الله

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱۷.

علیه) این شخص عرض کرد «الله اکبر»! وجود مبارک حضرت فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَى شَيْءٍ» خدا از چه چیزی بزرگ تر است؟ «فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ این شخص عرض کرد خدا از هر چیزی بزرگ تر است. «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَدَّثَنِي»؛ خدا را محدود کردی چرا؟ چون خدایی هست اشیاء فراوانی هستند پس حتماً خدا محدود شد چرا؟ برای اینکه خدایی که هست در قبال خدا اشیائی باشند یعنی وجود او محدود است این - معاذ الله - مرز وجودی خداست آن هم مرز وجودی اشیای دیگر، پس او را محدود کردی. اگر بگویی خدا بزرگ تر از فلان شیء است، یعنی خدا حدی دارد فلان شیء حدی دارد؛ منتها خدا از او بزرگ تر است. «حَدَّثَنِي، فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ» پس چگونه بگویم؟ معنایش چیست؟ «قَالَ قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۱ منتها آنهایی که شاگردان ادق از این دو نفر هستند می گویند این «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» سالبه محصله است نه موجبه معدوله؛ اگر موجب «معدولة المحمول» باشد باز هم نقصی است یعنی «الله لا يوصف»، نه اینکه «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» یعنی چیزی هست که ذات اقدس الهی به آن متصف می شود و آن این است که «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» است.

اگر معنای اکبر این است اعلی هم همین است ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ که «اعلی من أن یوصف» است «اعلی من أن یعرف» است. این بیان نورانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود اعتراف می کنیم «مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ»^۲؛ ما آن طوری که باید تو را بشناسیم نمی شناسیم. آنهایی که مشاهده می کنند مثل وجود مبارک حضرت امیر یا خود اهل بیت (علیهم السلام) آنها جمال الهی را، جلال الهی را، شکوه الهی را وصف الهی را به اندازه خودشان مشاهده می کنند، نه اینکه ذات اقدس الهی را به اندازه مشاهده کنند، ذات اقدس الهی اندازه ندارد چون بسیط است جزء ندارد چون نامتناهی است قابل اکتناهی نیست. پس این حرف که گفته شد «آب دریا را اگر نتوان

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۳۲.

کشید» این درباره علم حصولی است درست است؛ الآن این اسمای حُسن که در «جوشن کبیر» این دعای نورانی آمده اگر کسی نتواند همه اینها را برهانی کند به اندازه خودش برهانی بکند کافی است، این درست است؛ چون با علم حصولی است با استدلال است با مفهوم است اینها با ذهن است. اما با عرفان یعنی با شهود، کسی در آنجا راه ندارد. پس اگر به آب دریا تشبیه شد این درباره ذات اقدس الهی از نظر علم حصولی درست است، اما از نظر علم حضوری و شهود هرگز درست نیست.

پس ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ با این مراحل؛ لفظ، مفهوم، حقیقت خارجی، اینها را باید تسبیح بکنیم تسبیح بکنیم از چه چیزی؟ از اینکه چیزی شریک او باشد. این شرک، یک شرک جلی است؛ نظیر آنچه مشرکان داشتند که در قرآن دارد هر وقت که سخن خدا بشود به تنهایی اینها می‌رمند اما اگر بت‌های اینها را هم ما حفظ بکنیم، این خدا باشد و بت‌ها، اینها نه، نمی‌رمند. بت‌پرستی‌ها منتها بت رقیق، این در بسیاری از مردم است این در بخش پایانی سوره مبارکه «یوسف» که دارد: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ همین است.

پرسش: ... این «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» آیا صفات زائد بر ذات است؟

پاسخ: نه این صفات بعضی صفات ذات است مثل اعلی بودن و اکبر بودن، بعضی صفت فعل است مثل خالق و رازق و شافی، صفات فعل نفی و اثبات برمی‌دارد که خدای سبحان این شخص را شفا می‌دهد «لمصلحة»، آن شخص را شفا نمی‌دهد «لمصلحة». صفات فعل دو طرف دارد نفی و اثبات، یک؛ و خدای سبحان هم به هر دو طرف متّصف می‌شود، دو؛ «قد یخلق قد لا یخلق، قد یشفی قد لا یشفی». اما صفات ذات یک طرفه است و به طرف سلب موصوف نمی‌شود که ما بگوییم خدا «قد یعلم و قد لا یعلم، قد یقدر قد لا یقدر» این چنین نیست.

صفات ذات نامحدود است فقط خدا به آن متّصف می‌شود و لاغیر! صفات فعل محدود است گاهی متّصف می‌شود گاهی متّصف نمی‌شود؛ «قد یشفی و قد لا یشفی، قد یرزق و قد لا یرزق» و مانند آن و اما همه اینها تحت تدبیر آن ربوبیت مطلقه الهی است.

پرسش: ...

پاسخ: فرق ندارند گاهی اسم اعظم است گاهی اسم عظیم؛ تمام اینها در این جهت سهیم‌اند اگر گفتیم که خدا ربّ است خدا ربّ است، ارباب متفرقه را کنارش نباید ذکر بکنیم. اگر اله است خدا اله است، آلهه دیگر را نباید کنارش ذکر بکنیم این باید تنزیل بکنیم چه بگوییم «الله»، چه بگوییم ربّ، چه بگوییم اله، شریک ندارد باید تسبیح بکنیم تنزیه بکنیم. مشکل ما این است که در این بخش پایانی سوره مبارکه «یوسف» که فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ این یک درد بدخیمی است در درون خیلی از ماها. نه تنها در مسئله ریا، همین که کسی وضع مالی او خوب است یا قدرتی دارد انسان مرتّب به سمت او گرایش پیدا می‌کند مگر کار به دست اوست؟ این شخص باور دارد که کار را این آقا دارد انجام می‌دهد حالا یا از او کرنش و مداحی به عمل می‌آورد یا به دنبال او می‌گردد یا دنبال اعظم و عظمای او می‌گردد. فرمود اینکه می‌گویند اگر فلان کس نبود ما مشکل داشتیم از حضرت سؤال کردند چگونه اکثری مؤمن مشرک‌اند؟ فرمود همین که می‌گویند: «لَوْلَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ»^۱، «لَوْلَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ»، این آقا مشکل ما را حل کرد؛ باید بگوییم خدا را شکر که از این راه مشکل ما حل شد اینها مجاری قدرت الهی‌اند. این آقا که فلان سیمت را دارد مجرای قدرت الهی است؛ چرا همین جا توقف می‌کنیم؟ قدری بالاتر می‌رویم می‌گوییم خدا را شکر که از این راه مشکل ما را حل کرد این عیب ندارد حق هم

۱. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۹۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۷۶.

همین است؛ اما اگر فلان آقا نبود ما مشکل داشتیم فلان آقا مشکل ما را حل کرد، طیب فلان بیمار را شفا داد این مشکل جدی است معصیت هم همین طور است. بعضی از بزرگان گفتند شما وقتی معصیت‌های عمدی را تحلیل می‌کنید سر از شرک در می‌آورد چرا؟ برای اینکه یک وقت است که کسی به خاطر سهو است یا نسیان است، یا جاهل به حکم است یا جاهل به موضوع است، یا اضطرار است یا الجاء است یا اکراه است، به هر حال به احد انحاء دست به کاری می‌زند اینها با «حدیث رفع» برداشته می‌شود یا دسترسی ندارد یا جوان است «غلبت علیه شقوته». اما یک وقت است که نه، یک کسی همسر دارد زندگی دارد، هیچ کمبودی ندارد؛ نه سهو موضوع دارد نه سهو حکم، نه نسیان موضوع دارد نه نسیان به حکم، نه جاهل به موضوع دارد نه جاهل به حکم همه چیز را بلد است؛ اما عمداً نامحرم را نگاه می‌کند، عمداً زیرمیزی یا رومیزی می‌گیرد، این یعنی چه؟ یعنی خدایا! من هیچ عذری ندارم شما فرمودی نگیر ولی من به نظر من باید بگیرم! بازگشت این گناه به شرک است چرا؟ برای اینکه اگر عذری از اعذار یاد شده باشد که «حدیث رفع» برمی‌دارد گناه نیست. اگر هیچ عذری از اعذار نباشد گناه عمدی است گناه عمدی را شما توجیه کنید که معنایش چیست؟ یعنی خدایا شما فرمودید، من هم می‌دانم که شما در قرآن گفتید، ولی به نظر من باید انجام بدهم، شیطان که به عذاب الیم گرفتار شد نه برای اینکه سجده نکرد، کسی خیلی غماز نمی‌خواند این طور گرفتار نمی‌شوند؛ خدا شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای را غریق رحمت کند! فرمود تنها برای سجده نکردن که نبود:

جُرْمش این بود که در آینه عکس تو ندید *** ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست^۱

حالا کسی نماز نمی‌خواند خدا می‌بخشد، اما حالا کسی سجده نکرد، این طور عذاب ابد دامنگیرش بشود این برای چیست؟ برای اینکه او بددهنی کرده و صریحاً به خدا گفته، شما نظرتان این است من نظرم این است همین! این در برابر خدا ایستادن کفر محض است ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۱ شما می‌گویید من برای او سجده کنم؟ به نظر من نباید بکنم! این خطر همه ما را تهدید می‌کند. اگر سهوی باشد که همه اینها را «حدیث رفع» برمی‌دارد عمدی ما مشکل داریم. این آیه سوره مبارکه «یوسف» که می‌فرماید اکثر مؤمنین گرفتار این شرک هستند همین است به ما هم گفتند اگر کسی نسبت به شما احسان کرده است محبت کنید تشکر کنید اما بگویید بجاری قدرت خداست این شکر الهی است، خدا را شاکر هستیم که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حل کرد، آدم هم شکر می‌کند هم ادب اجتماعی را رعایت کرده است هم احترام او را حفظ کرده است هم توحید خودش را حفظ کرده است؛ اما بگوید: «لَوْلا فَلَانٌ لَهَلَكْتُ» همین بشود آیه پایانی سوره مبارکه «یوسف» ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾. ریا هم همین طور است، حساب ربا که جداست.

غرض این است که در این قسمت که فرمود تسبیح بکنید کلّ جهان هم که اسمای الهی‌اند مسمّای خود را تسبیح می‌کنند هر اسم نازلی اسم برتر را تسبیح می‌کند، هر اسم عظیمی اسم اعظم را تسبیح می‌کند. اسم اعظم مسمّای خود را تسبیح می‌کند ما موظف هستیم اسمای الهی را «بالقول المطلق» تزیه بکنیم. در سوره مبارکه «زمر» آمده است که هر وقت سخن از خدا و بتهاست آنها راضی‌اند؛ آیه ۴۵ سوره مبارکه «زمر» این است: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ اگر تنها «الله» مطرح بشود اینها فاصله می‌گیرند و مشمئز می‌شوند از بتهای و آلهه اینها نامی به میان نیاید؛ اما اگر نه، بتهای اینها را

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲.

هم به یاد بیاید اینها خوشحال هستند. در سوره مبارکه «اسراء» هم مشابه همین آمده است؛ آیه ۴۶ سوره مبارکه «اسراء» این است: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾؛ می‌رمند؛ اما اگر بگویی خدا و بت‌ها، بله حاضرند، اما این که می‌شود شرک. در بخش‌های دیگر هم همین مسئله توحید را ذات اقدس الهی بیان کرده است. غرض این است که «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». این را وجود مبارک حضرت برای همه شاگردها که نگفت شاگردانی که سالیان متمادی در محضر آن حضرت بودند از علم حصولی و حضوری برخوردار بودند و می‌دانستند که در علم حصولی مفهوم است در علم حضوری شهود است کجا تبعیض‌بردار است کجا تبعیض‌بردار نیست به آنها می‌گفت. این روایاتی که داریم خود حضرت سؤال کرد که «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی چه؟ او گفت «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ فرمود «كَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ» که امیدواریم ذات اقدس الهی به همه ما آن روحانیت توحیدی را مرحمت کند.

«و الحمد لله رب العالمین»